

حکم علیه یک زن که در زنا گرفتار شد

¹اما عیسی به کوه زیتون رفت. ²و بامدادان باز به معبد آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشست، ایشان را تعلیم می داد. ³که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان برپا داشته، ⁴بدو گفتند: ای استاد، این زن در عین عمل زنا گرفته شد؛ ⁵و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. اما تو چه می گویی؟ ⁶و این را از روی امتحان بدو گفتند تا ادعایی بر او پیدا کنند. اما عیسی سر به زیر افکنده، به انگشت خود بر روی زمین می نوشت. ⁷و چون در سؤال کردن الحاح می نمودند، راست شده، بدیشان گفت: هر که از شما گناه ندارد اوّل بر او سنگ اندازد. ⁸و باز سر به زیر افکنده، بر زمین می نوشت. ⁹پس چون شنیدند، از ضمیر خود ملزم شده، از مشایخ شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود. ¹⁰پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی را ندید، بدو گفت: ای زن، آن مدعیان تو کجا شدند؟ آیا هیچ کس بر تو فتوا نداد؟ ¹¹گفت: هیچ کس، ای آقا. عیسی گفت: من هم بر تو فتوا نمی دهم، برو دیگر گناه مکن!

عیسی نور جهان است

¹²پس عیسی باز بدیشان خطاب کرده، گفت: من نورِ عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد. ¹³آنگاه فریسیان بدو گفتند: تو بر خود شهادت می دهی، پس شهادت تو راست نیست. ¹⁴عیسی در جواب ایشان گفت: هر چند من بر خود شهادت می دهم، شهادت من راست است زیرا که می دانم از کجا آمده ام و به کجا خواهم رفت، لیکن شما نمی دانید از کجا آمده ام و به کجا می روم. ¹⁵شما بحسب جسم حکم می کنید اما من بر هیچ کس حکم نمی کنم. ¹⁶و اگر من حکم دهم، حکم من راست است، از آنرو که تنها نیستم بلکه من و پدری که مرا فرستاد. ¹⁷و نیز در شریعت شما مکتوب است که شهادت دو کس حقّ است. ¹⁸من بر خود شهادت می دهم و پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت می دهد. ¹⁹بدو گفتند: پدر تو کجا است؟ عیسی جواب

¹Jesus went unto the mount of Olives. ²And early in the morning he came again into the temple, and all the people came unto him; and he sat down, and taught them. ³And the scribes and Pharisees brought unto him a woman taken in adultery; and when they had set her in the midst, ⁴They say unto him, Master, this woman was taken in adultery, in the very act. ⁵Now Moses in the law commanded us, that such should be stoned: but what sayest thou? ⁶This they said, tempting him, that they might have to accuse him. But Jesus stooped down, and with his finger wrote on the ground, as though he heard them not. ⁷So when they continued asking him, he lifted up himself, and said unto them, He that is without sin among you, let him first cast a stone at her. ⁸And again he stooped down, and wrote on the ground. ⁹And they which heard it, being convicted by their own conscience, went out one by one, beginning at the eldest, even unto the last: and Jesus was left alone, and the woman standing in the midst. ¹⁰When Jesus had lifted up himself, and saw none but the woman, he said unto her, Woman, where are those thine accusers? hath no man condemned thee? ¹¹She said, No man, Lord. And Jesus said unto her, Neither do I condemn thee: go, and sin no more. ¹²Then spake Jesus again unto them, saying, I am the light of the world: he that followeth me shall not walk in darkness, but shall have the light of life. ¹³The Pharisees therefore said unto him, Thou bearest record of thyself; thy record is not true. ¹⁴Jesus answered and said unto them, Though I bear record of

داد که: نه مرا می‌شناسید و نه پدر مرا. هرگاه مرا می‌شناختید پدر مرا نیز می‌شناختید.²⁰ و این کلام را عیسی در بیت‌المال گفت، وقتی که در هیکل تعلیم می‌داد؛ و هیچ‌کس او را نگرفت بجهت آنکه ساعت او هنوز نرسیده بود.

²¹ باز عیسی بدیشان گفت: من می‌روم و مرا طلب خواهید کرد و در گناهان خود خواهید مرد و جایی که من می‌روم شما نمی‌توانید آمد.²² یهودیان گفتند: آیا ارادهٔ قتل خود دارد که می‌گوید به جایی خواهیم رفت که شما نمی‌توانید آمد؟²³ ایشان را گفت: شما از پایین می‌باشید اما من از بالا. شما از این جهان هستید، لیکن من از این جهان نیستم.²⁴ از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم، در گناهان خود خواهید مرد.²⁵ بدو گفتند: تو کیستی؟ عیسی بدیشان گفت: همانم که از اول نیز به شما گفتم.²⁶ من چیزهای بسیار دارم که دربارهٔ شما بگویم و حکم کنم؛ لکن آنکه مرا فرستاد حق است و من آنچه از او شنیده‌ام، به جهان می‌گویم.²⁷ ایشان نفهمیدند که بدیشان دربارهٔ پدر سخن می‌گوید.²⁸ عیسی بدیشان گفت: وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی‌کنم بلکه به آنچه پدرم مرا تعلیم داد، تکلم می‌کنم.²⁹ و او که مرا فرستاد، با من است و پدر مرا تنها نگذاشته است زیرا که من همیشه کارهای پسندیده او را بجا می‌آورم.

اولاد ابراهیم

³⁰ چون این را گفت، بسیاری بدو ایمان آوردند.³¹ پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند، گفت: اگر شما در کلام من بمانید، فی‌الحقیقه شاگرد من خواهید شد،³² و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد.³³ بدو جواب دادند که: اولاد ابراهیم می‌باشیم و هرگز هیچ‌کس را غلام نبوده‌ایم. پس چگونه تو می‌گویی که آزاد خواهید شد؟³⁴ عیسی در جواب ایشان گفت: آمین، آمین، به شما می‌گویم: هر که گناه می‌کند، غلام گناه است.³⁵ و غلام همیشه در خانه نمی‌ماند، اما پسر همیشه می‌ماند.³⁶ پس اگر پسر شما را آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود.³⁷ می‌دانم که اولاد ابراهیم هستید، لیکن می‌خواهید مرا

myself, yet my record is true: for I know whence I came, and whither I go; but ye cannot tell whence I come, and whither I go.¹⁵ Ye judge after the flesh; I judge no man.¹⁶ And yet if I judge, my judgment is true: for I am not alone, but I and the Father that sent me.¹⁷ It is also written in your law, that the testimony of two men is true.¹⁸ I am one that bear witness of myself, and the Father that sent me beareth witness of me.¹⁹ Then said they unto him, Where is thy Father? Jesus answered, Ye neither know me, nor my Father: if ye had known me, ye should have known my Father also.²⁰ These words spake Jesus in the treasury, as he taught in the temple: and no man laid hands on him; for his hour was not yet come.²¹ Then said Jesus again unto them, I go my way, and ye shall seek me, and shall die in your sins: whither I go, ye cannot come.²² Then said the Jews, Will he kill himself? because he saith, Whither I go, ye cannot come.²³ And he said unto them, Ye are from beneath; I am from above: ye are of this world; I am not of this world.²⁴ I said therefore unto you, that ye shall die in your sins: for if ye believe not that I am he, ye shall die in your sins.²⁵ Then said they unto him, Who art thou? And Jesus saith unto them, Even the same that I said unto you from the beginning.²⁶ I have many things to say and to judge of you: but he that sent me is true; and I speak to the world those things which I have heard of him.²⁷ They understood not that he spake to them of the Father.²⁸ Then said Jesus unto them, When ye have lifted up the Son of man, then shall ye know that I am he, and that I

بکشید زیرا کلام من در شما جای ندارد.³⁸ من آنچه نزد پدر خود دیده‌ام می‌گویم و شما آنچه نزد پدر خود دیده‌اید می‌کنید.³⁹ در جواب او گفتند که: پدر ما ابراهیم است. عیسی بدیشان گفت: اگر اولاد ابراهیم می‌بودید، اعمال ابراهیم را بجا می‌آوردید.⁴⁰ ولیکن الآن می‌خواهید مرا بکشید و من شخصی هستم که با شما به راستی که از خدا شنیده‌ام تکلم می‌کنم. ابراهیم چنین نکرد.⁴¹ شما اعمال پدر خود را بجا می‌آوردید. بدو گفتند که: ما از زنا زاییده نشده‌ایم. یک پدر داریم که خدا باشد.⁴² عیسی به ایشان گفت: اگر خدا پدر شما می‌بود، مرا دوست می‌داشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمده‌ام، زیرا که من از پیش خود نیامده‌ام بلکه او مرا فرستاده است.⁴³ برای چه سخن مرا نمی‌فهمید؟ از آن جهت که کلام مرا نمی‌توانید بشنوید.⁴⁴ شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواهشهای پدر خود را می‌خواهید به عمل آرید. او از اوّل قاتل بود و در راستی ثابت نمی‌باشد، از آن جهت که در او راستی نیست. هرگاه به دروغ سخن می‌گوید، از ذات خود می‌گوید زیرا دروغگو و پدر دروغ‌گویان است.⁴⁵ و اما من از این سبب که راست می‌گویم، مرا باور نمی‌کنید.⁴⁶ کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟ پس اگر راست می‌گویم، چرا مرا باور نمی‌کنید؟⁴⁷ کسی که از خدا است، کلام خدا را می‌شنود و از این سبب شما نمی‌شنوید که از خدا نیستید.

⁴⁸ پس یهودیان در جواب او گفتند: آیا ما خوب نگفتیم که تو سامری هستی و دیو داری؟⁴⁹ عیسی جواب داد که: من دیو ندارم، لکن پدر خود را حرمت می‌دارم و شما مرا بی‌حرمت می‌سازید.⁵⁰ من جلال خود را طالب نیستم، کسی هست که می‌طلبد و داوری می‌کند.⁵¹ آمین، آمین، به شما می‌گویم: اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد دید.⁵² پس یهودیان بدو گفتند: الآن دانستیم که دیو داری! ابراهیم و انبیا مردند و تو می‌گویی اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد چشید؟⁵³ آیا تو از پدر ما ابراهیم که مُرد و انبیایی که مُردند بزرگتر هستی؟ خود را که می‌دانی؟⁵⁴ عیسی جواب داد: اگر خود را جلال دهم، جلال من چیزی نباشد. پدر من آن است که مرا

do nothing of myself; but as my Father hath taught me, I speak these things.²⁹ And he that sent me is with me: the Father hath not left me alone; for I do always those things that please him.³⁰ As he spake these words, many believed on him.³¹ Then said Jesus to those Jews which believed on him, If ye continue in my word, then are ye my disciples indeed;³² And ye shall know the truth, and the truth shall make you free.³³ They answered him, We be Abraham's seed, and were never in bondage to any man: how sayest thou, Ye shall be made free?³⁴ Jesus answered them, Verily, verily, I say unto you, Whosoever committeth sin is the servant of sin.³⁵ And the servant abideth not in the house for ever: but the Son abideth ever.³⁶ If the Son therefore shall make you free, ye shall be free indeed.³⁷ I know that ye are Abraham's seed; but ye seek to kill me, because my word hath no place in you.³⁸ I speak that which I have seen with my Father: and ye do that which ye have seen with your father.³⁹ They answered and said unto him, Abraham is our father. Jesus saith unto them, If ye were Abraham's children, ye would do the works of Abraham.⁴⁰ But now ye seek to kill me, a man that hath told you the truth, which I have heard of God: this did not Abraham.⁴¹ Ye do the deeds of your father. Then said they to him, We be not born of fornication; we have one Father, even God.⁴² Jesus said unto them, If God were your Father, ye would love me: for I proceeded forth and came from God; neither came I of myself, but he sent me.⁴³ Why do ye not understand my speech? even because ye cannot hear my

جلال می‌بخشد، آنکه شما می‌گویید خدای ما است.⁵⁵ و او را نمی‌شناسید، اما من او را می‌شناسم و اگر گویم او را نمی‌شناسم مثل شما دروغگو می‌باشم. لیکن او را می‌شناسم و قول او را نگاه می‌دارم.⁵⁶ پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید.⁵⁷ یهودیان بدو گفتند: هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟⁵⁸ عیسی بدیشان گفت: آمین، آمین، به شما می‌گویم که: پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم.⁵⁹ آنگاه سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند. اما عیسی خود را مخفی ساخت و از میان گذشته، از معبد بیرون شد و همچنین برفت.

word.⁴⁴ Ye are of your father the devil, and the lusts of your father ye will do. He was a murderer from the beginning, and abode not in the truth, because there is no truth in him. When he speaketh a lie, he speaketh of his own: for he is a liar, and the father of it.⁴⁵ And because I tell you the truth, ye believe me not.⁴⁶ Which of you convinceth me of sin? And if I say the truth, why do ye not believe me?⁴⁷ He that is of God heareth God's words: ye therefore hear them not, because ye are not of God.⁴⁸ Then answered the Jews, and said unto him, Say we not well that thou art a Samaritan, and hast a devil?⁴⁹ Jesus answered, I have not a devil; but I honour my Father, and ye do dishonour me.⁵⁰ And I seek not mine own glory: there is one that seeketh and judgeth.⁵¹ Verily, verily, I say unto you, If a man keep my saying, he shall never see death.⁵² Then said the Jews unto him, Now we know that thou hast a devil. Abraham is dead, and the prophets; and thou sayest, If a man keep my saying, he shall never taste of death.⁵³ Art thou greater than our father Abraham, which is dead? and the prophets are dead: whom makest thou thyself?⁵⁴ Jesus answered, If I honour myself, my honour is nothing: it is my Father that honoureth me; of whom ye say, that he is your God:⁵⁵ Yet ye have not known him; but I know him: and if I should say, I know him not, I shall be a liar like unto you: but I know him, and keep his saying.⁵⁶ Your father Abraham rejoiced to see my day: and he saw it, and was glad.⁵⁷ Then said the Jews unto him, Thou art not yet fifty years old, and hast thou seen Abraham?⁵⁸ Jesus said unto them,

John 8

Verily, verily, I say unto you, Before Abraham was, I am.⁵⁹ Then took they up stones to cast at him: but Jesus hid himself, and went out of the temple, going through the midst of them, and so passed by.